

مرور

فراز و فرود یک حزب

● احمد قاسمی از تأثیرگذارترین افراد حزب توده ایران بود. او با عضویت در هیئت تحریریه نامه رهبر، ارگان مرکزی آن حزب، جایگاه ویژه‌ای در دستگاه تبلیغاتی حزب داشت. این جایگاه با عضویتش در کمیسیون نفتیش و بعدها در کمیته مرکزی حزب توده ایران توان او را در شکل‌بخشیدن به سیاست‌های حزب دوجندان می‌کرد. نام قاسمی نخستین‌بار با ماجرای قیام افسران خراسان در مرداد ۱۳۲۴، هنگامی که مسئولیت کمیته ایالتی حزب توده را در گرگان برعهده داشت، بر سر زبان‌ها افتاد. قاسمی پس از تیراندازی به محمدرضا شاه در پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ که ممنوعیت حزب توده و دستگیری و محاکمه سران آن حزب را به دنبال داشت، به ۱۰ سال زندان محکوم شد. او در آذر ۱۳۲۹، هنگامی‌که دوران محکومیتش را در زندان قصر می‌گذراند، همراه چند نفر از رهبران حزب از زندان گریخت. ماجرای گریز او و سران حزب از زندان و مهاجرت آنها به شوروی در شمار رویدادهای پرماجرایی است که چندوچون آن همچنان در هاله‌ای از راز و رمز پنهان مانده است.

قاسمی پس از سیاست استالین‌زدایی خروشیف در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۵۶ به انتقاد از آن سیاست پرداخت. او با رشد اختلافات میان چین و شوروی به نقد سیاست حاکم بر حزب کمونیست شوروی دست زد و به مخالفت با آنچه از سوسی حزب کمونیست‌چین تجدیدنظرتطلبی خروشچفی نامیده می‌شد، برخاست. در ادامه این روند، حزب توده در پلنوم یازدهم کمیته مرکزی که در دی ۱۳۴۳ (ژانویه ۱۹۶۵) برگزار شد، او و غلامحسین فروتن، عضو دیگر کمیته مرکزی را از آن تشکیلات اخراج کرد و عضویت عباس سغایی، عضو مشاور کمیته مرکزی را به حالت تعلیق درآورد. با اخراج آنان از حزب و پیوستن‌شان به تشکیلاتی که در روبرایویی با حزب توده شکل گرفته بود و سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور نام داشت، فصل تازه‌ای در زندگی سیاسی قاسمی آغاز شد؛ فصلی که با سخت‌ها و دشواری‌های فراوان همراه بود.

عضویت قاسمی، فروتن و سغایی در سازمان انقلابی دیری نپایید. آنان به دنبال اختلافاتی که به‌ویژه در ارزیابی از پیشینه و ماهیت حزب توده شکل گرفت و بازتابی از نبرد قدرت در تشکیلات تازه‌ای سازمان انقلابی بود، در آذر ۱۳۴۵ (نوامبر ۱۹۶۶) از آن سازمان اخراج شدند. قاسمی و فروتن‌پس از اخراج از سازمان انقلابی در ۱۳۴۶ (جولای ۱۹۶۷) دست به تشکیل سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان زدند. دفاع از جمهوری توده‌ای چین و آلبانی جای ویژه‌ای در سیاست این تشکیلات ماؤنیستی داشت. توفان مانند یک سازمان انقلابی، آنچه را که مبارزه با تجدیدنظرتطلبی در اصول مارکسیسم- لنینیسم وفاداری به آموزه‌های لنین، استالین و اندیشه ماؤی می‌نامید، بر پرچم خود نوشته بود.

قاسمی در بهمن ۱۳۵۲، هنگامی که ۵۸ سال داشت، به سکنه قلبی در مونیخ درگذشت. اکنون با گذشت ۴۶ سال از مرگ او، انتشار نامه‌های او به همسرش نور تازه‌ای بر زندگی سیاسی و شخصیت فردی او می‌افکند. او در این نامه‌ها نه‌تنها مسائل سیاسی را با همسرش که



دلدادی و عصیان
به کوشش حمید شوکت
ناشر: اختران
چاپ اول: ۱۳۹۸
قیمت: ۷۲۰۰۰ تومان

روزگاری عضو رهبری سازمان زنان حزب توده بود، در میان می‌گذارد و در هر عرصه‌ای با او به بحث و گفت‌وگو می‌پردازد؛ بلکه با بی‌پروایی شکفت‌انگیزی احساساتش را درباره همسرش در جزی‌ترین زوایا، آشکارا روی کاغذ می‌آورد. چنین راه و رسمی به‌ویژه در فرهنگ سیاسی ما نادر است و درجه‌ای می‌گشاید که می‌توان در پرتو آن به شناخت بهتری از دیدگاه‌های او و جهانی که در آن می‌زیست، پی برد.

بررسی این نامه‌ها نگاهی از درون به زندگی و زمانه مردی است که در نبرد کار و سرمایه نماد بارز کمونیستی با سرشت ویژه بود. این سرشت ویژه معنای واقعی خود را بیش از هر چیز در نظمی آهنین، ایمانی خلل‌ناپذیر، شکیبایی در برابر دوستان و ناشکیبایی در برابر دشمنان بازمی‌یافت. قاسمی از چنین دیدگاهی به خود و پیرامون خود می‌نگریست. نگارش این نامه‌ها که پیش از دستگیری قاسمی در بهمن ۱۳۲۷ آغاز شده بود، در زندان قصر و سپس با وقفه‌ای در دوران مهاجرت به شوروی، آلمان شرقی و غرب ادامه یافت. نامه‌های احمد قاسمی به همسرش اعظم صارمی در تاریخ سیاسی ایران در نوع خود یگانه است. این نامه‌ها بیان‌کننده امید و آرزو، رنج و اندوه؛ و عشق بی‌پایان مردی به همسرش است که روزگاری در شکل‌بخشیدن به جریان چپ ایران نقشی انکارناپذیر داشته است.

گفت‌وگو با همایون کاتوزیان به مناسبت انتشار کتاب «خلیل ملکی: سیمای انسانی سوسیالیسم ایرانی»

برای ملکی سوسیالیسم بدون دموکراسی معنا نداشت

حمیدرضا یوسفی



۵۰ سال از مرگ **خلیل ملکی** می‌گذرد. ملکی از اعضای ۵۳ نفر دوره رضاشاهی بود که پس از سقوط دولت رضاشاه، به حزب توده پیوست، اما در سال ۱۳۲۶ از آن جدا شد. این جدایی ملکی را تا پایان عمر در مقام سوسیالیست ایرانی منتقد سیاست‌های شوروی و انترناسیونال سوم قرار داد. به زعم ملکی تجربه شوروی نشان داد که سوسیالیسم باید از وجوه دموکراتیک برخوردار باشد تا نه فقط حافظ عدالت اجتماعی بلکه مدافع آزادی‌های فردی نیز باشد. ملکی از معدود کنشگران سیاسی در تاریخ معاصر ایران است که برداشت‌های مختلفی از سیاست‌ورزی او وجود دارد و همین موضوع ملکی را همچنان به یک چهره قابل تأمل تبدیل کرده است. به تازگی کتاب «خلیل ملکی؛ سیمای انسانی سوسیالیسم ایرانی» از همایون کاتوزیان به فارسی منتشر شده است. به زعم کاتوزیان، ملکی در مقام یک کنشگر سیاسی، به دلیل تأثیر مهمی که در تاریخ معاصر ایران داشت، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است.

بر اثر فشار یکی دو تن از علما- حاضر به دادن حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن به زنان نشد. یک مسئله مهم اصرار ملکی برای اجرای قانون بود. مخالفان راست و چپ مصدق ظاهراً مجوز داشتند که هر همتی که می‌خواهند بزنند، هر آشوبی را برپا کنند و هر توطئه‌ای را بسازند بدون آنکه قانون مزاحمشان شود. در مورد فرزاندم هم که صحبت شد. انتقادات سازنده ملکی به اینها محدود نمی‌شود و تفصیل آن را می‌توان در کتاب آخر من «سیمای انسانی سوسیالیسم ایرانی» خواند.

✎ پس از کودتای ۳۲ و شکست ملیون و ببروزی دربار، از نظر ملکی دلایل شکست جنبش ملی چه بود و چرا دولت مصدق سقوط کرد؟

پاسخ به این سؤال ساده است: آمریکا و انگلیس، مخالفان راست مصدق و حزب توده، اشتباهات مصدق، **چا موضع ملکی در قبال کنسرسیوم چه بود؟**

ملکی با کنسرسیوم مخالف بود ولی دست روی دست نگذاشت و محمد درخشش رئیس جامعه معلمین و نماینده مجلس را راضی کرد که نطق مفصلی علیه کنسرسیوم را که خودش نوشته بود در مجلس بخواند. این نطق مثل توپ صدا کرد و بلافاصله بعد به صورت کتابی به چاپ رسید که چون ظاهراً نطق یک نماینده مجلس بود به جهت مصونیت پارلمانی آن زمان مجوز انتشار گرفت.

✎ ملکی را در ایران مبدع ایده «نیروی سوم» می‌نامند. او چه برداشتی از نیروی سوم داشت و چگونه این ایده را مفهوم‌پردازی کرد؟
ملکی در نوشته‌هایش مثل «نیروی سوم چیست»، «نیروی سوم پیروز می‌شود» و… نظریه نیروی سوم را شرح و تحلیل کرده است و من نیز در کتاب‌های «خاطرات سیاسی ملکی»، «مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران» و کتاب اخیر «سیمای انسانی سوسیالیسم ایرانی» درباره ملکی به تفصیل شرح داده‌ام. آن را نمی‌توان در اینجا خلاصه کرد، فقط این‌قدر می‌توان گفت که منظور استقلال از دو بلوک آمریکا و شوروی بود ولی نه بی‌طرفی مانند سوئیس بلکه استقلال فعال با همکاری کشورهای مشابه که بعدها جهان مشغول خوانده شدند. او می‌گفت که نیروی سوم یک جناح چپ دارد که خواهان استفاده از روش‌های سوسیالیستی برای اداره جامعه است.

✎ در نیمه دوم دهه سسی، ملکی با اسدالله علم دیدارهایی داشت، موضوع این دیدارها چه بود؟ و



تاریخ

گفت‌وگو با همایون کاتوزیان به مناسبت انتشار کتاب «خلیل ملکی: سیمای انسانی سوسیالیسم ایرانی»

برای ملکی سوسیالیسم بدون دموکراسی معنا نداشت

چرا ملکی نه فقط دیدار با علم بلکه دیدار با شاه را هم پذیرفت؟ شاه از ملکی چیزی می‌خواست؟ بعد از دیدار با شاه، ملکی از **سوی مخالفانش «عامل حکومت»** معرفی شد. استراتژی ملکی در این مقطع برای ارتباط با دربار چه بود؟

اسدالله علم رهبر حزب مردم بود و حزب او یک برنامه اصلاح ارضی پیشنهاد کرده بود که ملکی در مجله «نبرد زندگی» سخت از آن انتقاد کرده بود، به این دلیل علم به دیدار او رفت. اما درباره شاه، ملکی با شاه دو بار ملاقات کرد. بار اول در زمان مصدق بود که شاه از او دعوت به ملاقات کرده بود و ملکی پس از تأیید هیئت اجرائیه نیروی سوم و شخص مصدق دعوت مزبور را پذیرفته و گزارش آن را به حزب خود و مصدق داده بود. اما این مانع از آن نشد که چند ماه بعد، یعنی پس از کودتا، او را با توده‌ای‌ها در قلعه فلک‌الافلاک محبوس کنند. بار دوم در سال ۱۳۲۹ بود که هم ملکی و هم الهیار صالح، رهبر جبهه ملی دوم، با شاه ملاقات کردند. ملکی خود دو سال پس از آن ملاقات در نامه بسیار بلندی که به مصدق نوشت، آن ملاقات را علنی کرد و کسی هم او را به این جهت «عامل حکومت» نخواند. ملکی گزارش آن ملاقات را در نامه‌اش به مصدق داد که در کتاب نامه‌های خلیل ملکی در دسترس است. او اگر می‌خواست خود را به شاه تسلیم کند، شاه به جای اینکه او را به اتهام «قیام علیه سلطنت مشروطه» و «کمونیسم چینی» محاکمه نظامی و محبوس کند، او را دست‌کم ساتور می‌کرد.

به گفته یرواند آبراهامیان، انتشار اسناد جدید از سوی آمریکا (وزارت امور خارجه و اسناد سازمان سیا) نشان می‌دهد که خلیل ملکی «از آمریکایی‌ها پول می‌گرفته است؛ گرچه شاید نمی‌دانسته که این پول‌ها از آمریکا می‌آیند، البته اگر بخوایم بگوییم نمی‌دانسته است، باید او را خیلی خام‌خیال فرض کنیم». نظر شما در این باره چیست؟

ملکی به یون‌گرافین از انگلیس، از دربار و سازمان امنیت متهم شده بود، ولی این یکی تازگی دارد. هر وقت سندی منتشر کنند که نشان دهد ملکی از آمریکا پول می‌گرفته من نظرم را اعلام خواهم کرد. به علاوه معلوم نیست ملکی با آن همه پول‌هایی که می‌گرفت، چرا زندگی محقری داشت تا آنجا که پیش از مرگش، پس از رهایی از آخرین زندان، به جهت قطع حقوق بازنشستگی‌اش، تقریباً به نان شبش محتاج شده بود.

✎ در جریان روی‌کارآمدن دولت «علی امینی» در اوایل دهه ۴۰، ملکی سیاست نیروهای نهضت ملی در مواجهه با دولت امینی را مورد انتقاد قرار داد. دلیل حمایت ملکی از دولت امینی چه بود؟ چرا ملکی برخلاف جبهه ملی دوم و جریان‌های چپ، فکر می‌کرد درگیری میان دربار و دولت امینی جدی است؟

درگیری میان شاه و امینی به شهادت تاریخ جدی بود. اما این تنها دلیلی نبود که ملکی می‌گفت امینی را نباید کوید. او می‌گفت که امینی با برنامه اصلاح ارضی، مبارزه با فساد و گسترش آموزش و پرورش و سرکار آمده است. علاوه بر این، شکست امینی به دست شاه بدون اینکه جبهه ملی دوم جانشین او شود، منجر به یک «دیکتاتوری سیاه» خواهد شد. او گفت که باید از امینی پشتیبانی کرد. بلکه می‌گفت نباید با او «وارد مبارزه حیاتی- ممانی» شد. می‌گفت جبهه ملی دوم باید خود را تبدیل به دولت سایه کند و ضمن انتقاد سازنده از امینی با یک برنامه جدی مناسب -مثلاً یک برنامه اصلاح ارضی- و سازماندهی مؤثر با امینی رقابت کند تا بتواند برعزم میل شاه، جانشین امینی شود. نتیجه چه شد؟ یا امینی مبارزه حیاتی- ممانتی کردند، او به دست شاه شکست خورد و «دیکتاتوری سیاه» برای پانزده سال غالب شد.

✎ در موضوع اصلاحات ارضی آپا ملکی از اصلاحات ارضی حمایت کرد؟ در موضوع انقلاب سفید چطور؟

ملکی در مقابل اصلاح ارضی امینی یک برنامه اترناتیو ارائه داد، ولی هنگام فرزاندم برای انقلاب سفید از رهبری جامعه سوسیالیست‌ها بازنشته شد و در دوره باستان، در قرون ۴ و ۵ میلادی، وجود داشته و در اتریش مشغول معالجه بیماری قلبی‌اش بود.

✎ ملکی چه موضعی نسبت به نیروهای اسلامی در وقایع خرداد ۴۲ داشت؟

چنانکه پیش از این گفتیم ملکی در آن زمان بازنشته شده بود و درگیر معالجه در اتریش بود.

✎ به گفته تورج اتانکی و یرواند آبراهامیان، در سال‌های گذشته، «گرایش‌هایی برای قهرمان‌سازی و اسطوره‌سازی از ملکی شکل گرفته‌اند، نظر شما چیست؟
عجب! پس از هزار سال ناهمت و افترا و فحش و ناسزا، اکنون که از ملکی تا اندازه‌ای اعاده حیثیت شده است، آن را قهرمان‌سازی می‌خوانند.

✎ مواجهه انتقادی خلیل ملکی با سیاست‌های حزب توده باعث شده برخی از او به عنوان اصلاح‌طلبی منتقد در مقابل جریان‌های چپ یاد کنند. آیا میان اصلاح‌طلبی ملکی با آنچه در بستر سیاست امروز ایران «اصلاح‌طلبی» نامیده می‌شود، شباهت و سبندی وجود دارد؟

ملکی خود چپ دموکرات بود و منتقد حزب توده و کمونیسم. او معتقد بود که با اصلاحات می‌توان به هدف‌های انقلابی رسید و درعین‌حال از ویرانگری‌ها پرهیز کرد. اصلاحاتی که ملکی در نظر داشت ربطی به مسائل امروز ندارد.

گفته‌ها

مشروطه دور از مرکز

● کتاب «ایران بین ناسیونالیسم اسلامی و سکولاریسم» نوشته ونسا مارتین به رابطه و کشمکش بین مذهب و سکولاریسم در انقلاب مشروطه می‌پردازد. از این کتاب اخیراً دو ترجمه فارسی منتشر شده، یکی به ترجمه غلامرضا علی‌بابایی در نشر اختران و دیگری به ترجمه محمدابراهیم فتحی در نشر نی. نشست نقد و بررسی این کتاب با یادی از مترجم کتاب زنده‌یاد غلامرضا علی‌بابایی در سرای اهل قلم موسسه خانه کتاب برگزار شد. در این نشست حمید احمدی، رضا مختاری‌اصفهانی و حسینعلی نوذری سخنرانی کردند. در ادامه گزیده‌ای از سخنان احمدی و نوذری را به نقل از اینبا می‌خوانید:

احمدی:شریعتی نمونه‌ای از ناسیونالیسم/اسلامی
یکی از نقاط قوت کتاب این است که نویسنده در بررسی واقعه مشروطه بر شهرهایی تأکید دارد که کمتر مورد توجه بوده است. پژوهشگران درباره انقلاب مشروطه به تهران و تبریز بیشتر توجه کرده‌اند و منابع مهمی در این زمینه داریم اما درباره کردستان، کرمانشاه، خوزستان و استان‌های دور از مرکز کمتر کتاب مستقلی نوشته شده است. مارتین درباره پوشهر بحث‌های جالب‌توجهی مطرح می‌کند و می‌گوید پوشهری‌ها تمایلی به مرکز نداشتند و این مساله بسیار مهم ارائه می‌شود. در پوشهر به چهار عنصر قدرت اشاره می‌کند، دریا یکی، حاکم بنادر، نمایندگان مقیم و گمرکات و بسیار مهم‌ب به آنها می‌پردازد. این مسائل نیاز به توضیح بیشتری دارد. بازه زمانی منتخب ونسا مارتین بسیار محدود است و دو سال اول مشروطه پرداخته و هنگامی که مجلس بمباران می‌شود مطالب کتاب نیز به پایان می‌رسد. او باید به بازتاب انقلاب مشروطه طی ده سال می‌پرداخت، چون در این بازه برای پوشهری‌ها حضور در مرکز چندان مهم نبود. کتاب نشان می‌دهد پیش از مشروطه خیزش عظیمی بین مردم وجود داشته و سلطه اقتصاد خارجی به‌ویژه واردات برنگ بوده است.

نقطه قوت کتاب این است که به شهرهای دور از مرکز می‌پردازد. مارتین موشکافانه با استفاده از منابع دست‌اول و داده‌های فراوان طرح بحث می‌کند، این کتاب پر از داده و اطلاعات است. البته نویسنده نمی‌گوید منظور او از ناسیونالیسم اسلامی چیست، او تعریفی در این زمینه ارائه نمی‌دهد. همچنین از سکولاریسم نیز تعریف درست و دقیقی ندارد. مارتین مدام به سکولاریسم اشاره می‌کند اما به‌جز یکی دو نفر مانند تقی‌زاده اشاره‌ای به سایر صاحب‌نظران در این زمینه نمی‌کند. او همچنین توضیحی درباره ناسیونالیسم اسلامی ندارد. در این زمینه تنها می‌توان به اقبال لاهوری اشاره کرد که به صورت غیرمستقیم به ناسیونالیسم اسلامی اشاره می‌کند. ناسیونالیسم اسلامی در ایران بیشتر در جریان‌های ملی- مذهبی نمود پیدا کرده است. علی شریعتی نمونه‌ای در زمینه ناسیونالیسم اسلامی است. وی همچنین کتابی دارد که به بازشناسی هویت ایرانی- اسلامی می‌پردازد که تأکید بر تشیع و بسج ملی دارد. مارتین سکولاریسم را نیز معنا نکرده است. او همچنین از اسلام‌گرایی بحث می‌کند و اینکه اسلام‌گرایی در ایران دوره مشروطه چیست؟ مفهوم دولت اسلامی مدرن در ایس عنوان نمی‌گنجد. مارتین به دعوی مشروطه و مشروعه می‌پردازد. این دعوا بیشتر در تهران مطرح بوده است و شیخ فضل‌الله نوری در اکتاف و اطراف چندان مورد توجه نبوده و بسیاری از روش وی انتقاد کرده‌اند. نویسنده نشان می‌دهد در اصفهان بحث‌های مذهبی و محلی‌گرایی پررنگ بوده، در تبریز وجه سکولار و مبارزه طبقاتی و رادیکال، در شیراز تعادلی در این زمینه به چشم می‌خورد و پوشهر نیز از دید اقتصادی و تجارت در انقلاب مشروطه تأثیر داشته است. همچنین تأکید بر روزنامه‌های محلی، مظفری، حبل‌المتین و کلکته بوده است.

پیش‌تر در مقاله‌ای به این مساله پرداخته بودم که مارتین هیچ تصویری از مفهوم مدرنیسم ارائه نمی‌دهد اما در این کتاب یک فصل اساسی را به چارچوب‌های روش‌شناختی اختصاص می‌دهد. گرچه اینجا هم شتاب‌زده و گذرا به مفاهیم پرداخته است. در این کتاب در مورد ناسیونالیسم اسلامی و سکولاریسم مفهوم‌پردازی دقیقی نمی‌شود. سکولاریسم فراتر از چیزی است که مارتین طرح می‌کند، زیرا این مفهوم در دوره باستان، در قرون ۴ و ۵ میلادی، وجود داشته است. کتاب مارتین به لحاظ آکادمیک ارزشمند است و منابع بسیار زیادی را در نظر گرفته و این منابع را با دقت و وسواس از نظر می‌گذراند. وی به واقع‌نگاری و جزئیات سرگرم می‌شود و از کلیات غافل می‌ماند. در تاریخ‌نگاری سنتی و کلان نمی‌بینیم که این مقولات محلی از اعراب داشته باشند. واقعه‌های تاریخی را حکام و ثروتمندان می‌سازند و اشاره‌ها وافی است اما کافی نیست. مارتین به حوزه‌هایی که تاکنون در سایر تاریخ‌ها مغفول مانده پرداخته است. در اکثر تاریخ‌نگاری مشروطه نقش برخی لایه‌ها مغفول مانده است. مارتین به کلا ناهمیه‌ای که در مشروطه نقش داشته‌اند اشاره‌های کوتاه و گذرا کرده است. نویسنده به انجمن تبریز اشاره‌ای نمی‌کند و اینکه در انجمن چه کسانی حضور دارند؟ رادیکالیسم تبریزی‌ها در چیست؟ شاخصه این کتاب تمرکز مارتین بر شهرهایی است که تاکنون به آنها پرداخته نشده. همچنین نقش ماورای قفقاز اعم از سوسیالیست‌ها و کارگرانی که از مناطق نفت‌خیز بودند، چپ‌ها و غیرچپ‌ها در این کتاب مطرح شده است. باید علل و انگیزه‌های اصلی مشروطه‌خواهان تشریح می‌شد. نفی استبداد تنها جبرانی است که در تاریخ ایران نهادینه شده و دلیل اصلی مشروطه‌خواهان مبارزه با استبداد بوده است.